



استاد جلال الدین فارسی  
مفردا د انقلاب فرهنگی

غرب و سوسیال امپریالیسم شوروی بیگانگان بر حذرند، دشمنی و نفرت و حذری که صدها سال در دلشان پرورده شده و به مایه‌ای از فرهنگ ملی آنان بدل گشته است. چینی‌ها در روابط دیپلماتیک خود رنج بسیار کشیده و از خارجیان ظلم بسیار دیده‌اند، و بر اثرش کینه شدید به بیگانگان می‌ورزند و حق هم دارند. در قرن نوزدهم با آنها طوری رفتار شد که گویی خربزهای هستند که هر دولت زورمندی می‌تواند قاجی از آن را بریده ببلعد. دولت‌های اروپائی و روسیه بدترین وسائل قهرآمیز را علیه آنان بکار بردند. کشتی‌های جنگی، شهرها و بندرهای آنان را به آتش و گلوله گرفتند تا از حق حاکمیت خود بر بنادر و مرزها و واردات کشورشان چشم ببوشند و مرزهایشان را بروی ورود و خروج هرگونه کالا و بهر شرایطی باز بگذارند. قراردادهایی بر آنان تحمیل شد که بموجبش از آنان امتیازاتی گرفتند و نیروهای خارجی در خاکشان مستقر شدند. هر بار که ملت چین در برابر مطامع روزافزون دولت‌های استعمارگر مقاومت نشان میداد قشون بک

قرار داشته است که از داخل به جستجوی خوراک و ثروت می‌آمده‌اند، دیوار عظیم چین برای جلوگیری از همین تهاجمات ساخته شده است. استعمارگران در عصر جدید همبای آنها از هر سو به چین تاختند. میانسات خارجی چین همیشه با مساله دفاع از خاک کشور در برابر فشار چندین دولت خارجی روبه‌رو بوده است، بطوری که هیچ دولتی چنین مشکلات عظیمی را نداشته است. در سصد سال گذشته، هیچک از نقاط مرزی چین که ۱۲۶۰۰ میل طول دارد از دستبرد و فشار خارجی در امان نمانده است.

نکرانی و هراسی که مردم چین در طول قرن‌ها نسبت به مرزهای خویش داشته‌اند در آنان یک احساس کینه ملی نسبت به بیگانگان بوجود آورده و تا اعماق وجودشان ریشه دوانده است. آنان "شیطان بیگانه" را منشا همه بدبختی‌ها و مصیبت‌های خویش میدانند، با انگلیس و آمریکا و شوروی بیگانگان دشمنند و از امپریالیسم

## عوامل از دست رفتن سوزمینهای چین

در از دست رفتن این سرزمین‌ها، عواملی چند دست بدست هم داده‌اند: مرزهای چین با حدود طبیعی مشخص نشده است. تنها سواحل دریاها که در جنوب چین است و دو رود کوتاه که در شمال شرقی است مرز چین حدود طبیعی داشته است در بقیه مناطق هیچ مانع طبیعی بر سر راه مهاجران بیگانه یا مهاجمان نبوده است. راه‌های ارتباطی میان مناطق مرزی دور دست با مراکز ایالتی وجود نداشته. ایالاتی که به مراکز قدرت دولت‌های رقیب نزدیک هم بوده است. علاوه بر اینها چین از هر سوزبرفتار دولت‌های طمعکار و استعمارگر قرار گرفته است انگلیس از سوی هند بر "تبت فشار وارد آورده، روسیه تزاری از قزاقستان به ایالت مجاورش سین‌کیانگ و از سیبری به منغولستان و از خاور روسیه به "منچوری"، ژاپن از کره به منچوری و جزایر "ریوکو" و فرمز چین از دوره باستان همواره هدف هجوم قبائلی

# استراتژی دولت بزرگ چین



دولت‌های غربی به علت تفوق نظامی و علمی آنان تسلیم شده بود نسبت به غرب کینه مورزید.

دولت‌های غربی به علت تفوق نظامی و علمی آنان تسلیم شده بود نسبت به غرب کینه مورزید. ملت چین در جریان انقلاب و پس از پیروزی آن، آزادی‌های قطعی و راسخ یافت بر این که مقام و منزلت والایی در صحنه سیاست بین‌المللی احراز کند. اگر این ملت و رهبرانش حرکتی مستمر داشته باشند در جهت مقابله، سرزمین‌های از دست‌رفته، و محکوم کردن قراردادهای تحمیلی، و به جان هم انداختن دولت‌های بیگانه، امری کاملا طبیعی است.

### پیروفت چین پس از انقلاب

چین پس از انقلاب، بهمت مردم و رهبرانش توانسته است از هر جهت پیروفت کند و به سومین قدرت جهانی بدل شود، بطوریکه اینک یکی از پنج قدرت بزرگ

دولت اجنبی با نهایت اهانت برای باصطلاح تنبیه آن ملت بزرگ و صاحب تمدن و فرهنگ قدیمی میناخت و بطرف یکن - پایتخت چین - پیش میرفت. چنانکه در سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۹۰۰ اتفاق افتاد. وضع در قرن بیستم هم بهتر نشد. ژاپن با ارتش روسیه در خاک چین و بر سر تسلط بر ایالت ثروت خیز منچوری به جنگ برخاست. منتقدین در کنگره، ورسای همه استیازاتی را که آلمان شکست خورده در خاک چین بدست آورده بود به دولت ژاپن بخشیدند، و بدین روش او را به دلست کشاندند و به تاله اعتراض چین گوش ندادند. در جنگ جهانی دوم، باز هم منتقدین در کنگره، یالتا بدون این که کوچکترین سئوالی از حکومت چین بکنند یا نظر چنانکاشک را بپرسند، امتیازات نظامی و اقتصادی و سیاسی هنگفتی به دولت شوروی دادند. روزولت به استالین خاطر نشان کرد که نخست باید دولت چین با این مژدی که اتحاد شوروی در ازای جنگیدن علیه ژاپن دریافت می‌کنند، موافقت نماید. اما منتظر موافقت و رضایت دولت چین نماندند و آنقدر آن را تحت فشار گذاشتند که چاره‌ای جز تسلیم نداشت در روابط بین‌المللی آن ایام و پس از جنگ جهانی دوم، چین یک شخصیت سیاسی و حقوقی نبود بلکه "شی" مورد معامله بود دیگران هر چه را میخواستند بر او بار میکردند بی آنکه بتواند مخالفتی بکند. با این که در قرون گذشته بزرگترین قدرت آسیا بود، در قرن نوزدهم دچار عقده خودکم بینی گشت. وقتی بعلم تفوق مادی ژاپن، از آن دولت شکست خورد همیشه ترس از ژاپن او را در رنج داشت. و چون چندین بار در برابر

های خود برهیز خواهند کرد. چین که یکی از قدرتهای پنجگانه است برای بنای قدرت اقتصادی و صنعتی و نظامی خویش احتیاج به زمان دارد. و می‌خواهد با استفاده از فرصت دو سه دهه آرامش جنگی، از عهده این مهم برآید. زیرا که چه سلاح هسته‌ای دارد ولی مقدارش و وسائل پرنایش باندازه دو ابر قدرت آمریکا و شوروی نیست. و گرچه رشد اقتصادی ش سریع است ولی نه بسرعت رشد ژاپن است و نه به عمق رشد اروپای غربی. چین برای مقابله با چهار ابر قدرت رقیب با خصم، مجبور است قدرت اقتصادی خود را به پای آنها برساند. این یکی از هدفهای استراتژیک چین در روابطش با همه کشورهای بخصوص اروپای غربی است. این هدف و برخی هدفهای استراتژیک دیگر تابعی است از بزرگترین هدف استراتژیک چین و آن

در ۳۰ سال گذشته، هیچ يك از نقاط مرزی چین که ۱۲۶۰۰ مایل طول دارد، از دستبرد و فشار خارجی در امان نمانده است.

دستیابی به سرزمین‌های از دست‌رفته است. سرزمین‌هایی که بخش اعظم آن در قبضه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. چینی‌ها بحق میگویند سرزمینهای چینی که اکنون در تصرف شوروی است در نتیجه معاهداتی تحمیلی و ظالمانه به تصرف رژیم تزاری روسیه درآمده و با انقلاب اکتبر بچنگ حکومت کمونیستی شوروی افتاده است این معاهدات در قرن نوزدهم و هنگامی بسته شده که چین در حال ضعف و زرفشار و انتقال امپریالیستها بوده است و عبارت است از: ۱ - معاهده ایگون که در ۲۸ مه ۱۸۵۸ میان رژیم تزاری و حکومت چین بسته شد و بموجب آن سرزمینی به مساحت شصدهزار کیلومتر مربع در شمال رود هیلینو

جهازی است: آمریکا، شوروی، چین، ژاپن اروپای غربی، چینی‌ها استراتژی خویش را بر این تصور پایه‌ریزی کرده‌اند که جهان در دو یا سه دهه آینده محکوم ژوژون نیرو - های این پنج دولت بزرگ است. جنگ بین‌المللی میان این پنج قدرت در نخواهد گرفت. اما روابط این قدرتها در حال تغییر است بطوریکه آینده شاهد انشعاب و دسته بندیهای جدیدی خواهد بود. کشورهای در حال رشد و قاره آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین میدان فعل و انفعالیهای سرنوشت سازی خواهد بود و دولت‌های بزرگ بر سر نفوذ سیاسی و کسب منافع و منابع اقتصادی این سه منطقه کشمکش ساکت و بدوراز جنگ خواهند داشت و از برخورد مستقیم نیرو-



## خشم و هراسی که مردم چین نسبت به خارجی‌ها و بیگانگان دارند، وقتی شدت گرفت که دیدند تنها چیزی که از خارج چین دارند یعنی فلسفه مارکسیسم، نادرست در آمد.

بنیانگ از چین بریده و به روسیه ضمیمه  
گشتاست، ضمن مناطق شرق رود، سوری  
بمساحت چهارصد هزار کیلومتر مربع تحت  
نظارت یک هیات مشترک چینی - روسی  
گذاشته شده است. ۲ - معاهده پکن که  
در ۱۴ نوامبر ۱۸۶۰ میان چین و روسیه  
بسته شد و بموجب آن همه مناطق واقع  
در شرق رود اوسوری از چین جدا و به روسیه  
تزاری تعلق گرفت.

پس داداشت مورخ ۷ مارس ۱۹۲۹ وزارت  
خارج چین به شوروی در باره این مساله  
چنین متذکر میشود: "معاهده ایگون که  
میان چین و روسیه بسته شد، همچنین  
معاهده پکن که میان این دو دولت منعقد  
گشته است و دیگر معاهداتی که مربوط  
میشود به مرزهای کنونی چین و شوروی،  
همه معاهداتی نابرابر و تحمیلی است زیرا  
امپریالیسم روسیه در دوره‌ای که حکومت در  
چین و روسیه در دست مردم نبود برچین  
تحمیل کرده است... آنگاه می‌افزاید که  
طرف شوروی حاضر نیست اعتراف نماید که  
معاهدات مربوط به مرزهای چین و شوروی  
معاهداتی نابرابر است، و اصرار دارد که  
همین معاهدات پایه حل و فصل مساله  
مرزهای کنونی دو دولت باشد. بدینوسیله  
بیهوده تلاش دارد تا چین را مجبور به  
قبول معاهده نابرابر و تحمیلی جدیدی  
بسازد که به اشغال سرزمینهای چین توسط  
شوروی - که بموجب این معاهدات نابرابر  
بعمل آمده - رنگ قانونی و مشروعیت بدهد  
اعتراض چین به اوج شدت و خشونت میرسد  
بدین عبارت: "حادثه اخیر که از طرف  
نیروهای منحرف شوروی بوقوع پیوست که  
تا عمق جزیره "چمباو" این سرزمین چینی  
پیش رفتند بدین منظور که به تحریکات  
سلحشانه خویش ادامه بدهند، پرده از  
روی زشت‌ترین مظالم دار و دسته منحرف  
و مرتد شوروی برداشت، دار و دسته  
حاکمی که دست به اجرای سیاست سوسیال  
امپریالیستی مبتنی بر تجاوز زده است.  
این دار و دسته، جاهایی را که امپریالیسم

روسیه تزاری اشغال کرده ملک خود میدانند  
و بالاتر از این جاهایی را هم کما مپریالیسم  
روسیه تزاری موفق به غصب نشده است  
مطالبه می‌کند. اینها تزارهای جدید عصر  
ما هستند. چین به هیچکس اجازه نخواهد  
داد حاکمیت و تمامیت ارضی او را نقض  
نماید. ما تا شوروی به ما حمله نکرده است  
به او حمله نخواهیم کرد".  
از آنطرف، شوروی محکم به معاهداتی  
چسبیده است که خط مرزی کنونی را مشخص  
کرده است و همان معاهداتی است که چین  
آنها را معتبر نمیداند و برسمیت نمی‌شناسد.  
نظر شوروی در باره مرزهایش با چین  
چنین است:

۱ - معاهداتی که مرز میهن شوروی را  
مشخص کرده هرگز نمیتواند جزء معاهدات  
نابرابری بشمار آید که دولت اتحاد جماهیر  
شوروی در سال ۱۹۲۰ ملغی شمرد. چنین  
معاهداتی امروز دیگر در اثر روابط شوروی  
و چین وجود ندارد.

۲ - دولت شوروی در سال ۱۹۵۰ نقشه  
های جغرافی را تسلیم مقامات چینی کرد  
که خط مرزی دو کشور را مشخص می‌سازند،  
و طرف چین در آن زمان هیچ اعتراضی به  
آن ننمود.

۳ - وجود ساکنان چینی در این جزایر  
بر خلاف ادعای چین دلالت بر این کما این  
جزایر چینی باشند، ندارد، بلکه نتیجه  
موافقتنامه‌ای است که دو دولت چین و شوروی  
در سال ۱۹۵۱ بمنظور سرو سامان دادن به  
امر کشتی‌رانی در رودهای آمور و اوسوری و

آرگون و سوبختا و نیز در دریاچه خانتکا  
امضا کرده‌اند.

۴ - با وجود مناقش مذکور، طرف شوروی  
در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۶۳ پیشنهاد کرد مذاکراتی  
بمنظور تسویه همه مسائل مورد اختلاف  
مربوط به مرزها صورت گیرد. این مذاکرات  
عملا در فوریه ۱۹۶۴ شروع شد ولی بعلت  
پافشاری طرف چین برای کصحت مرزهای  
موجود میان دو دولت پذیرفتنی نیست،  
به نتیجه نرسید. بدین ترتیب، دولت  
شوروی حسن نیت خود را نسبت به این  
مساله نشان داد، بعکس چین که همه راهها  
را بروی تفاهم دوستانه و تسویه مسالمت  
آمیز بست.

شوروی علاوه بر مناطق وسیعی از خاک  
چین که در تصرف دارد، رسا مدعی است  
که خاک اصلی چین در پشت دیوار عظیم  
چین قرار دارد و میخواهد مرز چین و شوروی  
را تا آن دیوار عقب بنشاند. این ادعای  
هولناک در اعلامیه دولت شوروی مورخ ۱۳  
ژوئن ۱۹۶۹ آمده است. چینی‌ها به تمسخر  
و مقابله می‌گویند: مرز چین و شوروی،  
دیوار کاخ کرملین است!  
در برتو این واقعات، بدیهی است که  
جهت سیاست خارجی، و هدفهای استراتژیک  
چین چه میتواند باشد.

## وحشت چینی‌ها از بیگانگان

خشی که مردم چین نسبت به خارجی‌ها  
دارند و هراسی که از هر چه بیگانه خارجی  
است در دل احساس می‌کنند وقتی شدت



گرفت که دیدند تنها چیزی که از خارج چین دارند - یعنی فلسفه مارکسیسم - نادرست درآمد. شورویهای سوسیالیست که مطابق آن فلسفه باید برادر چینی‌های کمونیست و دشمن استعمارگران غربی می‌بودند با ابرقدرت آمریکا و دیگر استعمارگران دوست و همدست شده‌اند و ملل ضعیف جهان را میان خود تقسیم نموده‌اند و نسبت به چین روش خصمانه‌ای پیش گرفته‌اند. شوروی بجای کمک اقتصادی به چین در صدد استعمار و وابسته کردن آن است. بجای این که به برادر کمونیست خویش در ساختن سلاح هسته‌ای و موشک قاره پیمای کمک کند با قراردادی سلاح هسته‌ای را در انحصار خود و امپریالیسم آمریکا قرار می‌دهد! و از این قبیل...

شوروی پس از قراردادهای همکاری و تفاهم با آمریکا و دیگر دولت‌های غربی، یک زنجیره از دولت‌های همدست به گرداگرد چین می‌سازد: کره، شمالی که چین مدعی است در منطقه فرهنگی او قرار دارد، ویتنام در پشت سر چین که به کامبوج - متحد چین - حمله‌ور میشود. هند که چین اختلاف مرزی عمده‌ای با او دارد و با انگلیس و آمریکا همکاری است. بنگلادش که کمک شوروی و هند از تجزیه پاکستان بوجود آمده است. بالاخره افغانستان که با اشغال نظامی تبدیل به مستعمره رسمی شوروی میشود! بدینسان شوروی آشکارا در پی خفه کردن چین است تا چین دست از حق مالکیت

خود بر سرزمینهای زرخیز و وسیعی که در تصرف شوروی است بردارد.

جهت سیاست خارجی چین، و هدفهای استراتژیک آن توسط استراتژی شوروی هم مشخص و تثبیت میشود.

زمانی شوروی بی‌شور با برادر بزرگ سوسیالیست خویش!، همه مسائل بین‌المللی از جمله سرنوشت جنبش کارگری و احزاب کمونیستی و نهضت‌های آزادیبخش ملل آسیا و آفریقا را با امپریالیسم آمریکا روی میز مذاکره گذاشته بر سر همه آنها توافق کنشی و شفاهی کرد. روابط شوروی با آمریکا و دولت‌های سرمایه‌داری اروپای غربی روز بروز توسعه یافت و به همکاری در زمینه‌های مختلف رسید. چین را این نگرانی فرا گرفت که آمریکا و شوروی بیهانه جلوگیری از انتشار سلاحهای هسته‌ای و نابود کردن خطر زرد و اژدهای چین پیش از این که دنیا را ببلعد! بایک ضربه هسته‌ای بر نیروی نوپیدای هسته‌ای چین، آن دولت را بزانو در آورند. از اینرو، در روابط بین‌المللی به چاره جوئی و تدابیر حیاتی جدی دست زد تا اطمینان پیدا کند، امپریالیسم آمریکا و ابرقدرت شوروی علیه چین در یک جنگ هسته‌ای متحد نخواهند گشت. آنگاه دستخوش این هراس شد که نکند شوروی برای خلاصی از تمرکز بر خروج و خسته‌کننده، چهل لشکر زرهی و چندین لشکر موشکی در طول مرزهای چین، و به منظور حل یکباره اختلافات خود با چین اقدام به یکضربه

هستهای پیشگیرنده کند. این ترس وقتی افزایش یافت که مساله امنیت اروپا میان شوروی از یکسو و آمریکا و اروپای غربی از سوی دیگر حل شد، و ممکن بود شوروی با حصول اطمینان از سوی غرب به تصفیه حساب خود با چین مبادرت ورزد. این نگرانیهای بجا و معقول، سبب گشت چین بعضی از مسائل خود را با آمریکا حل و فصل کند. بدینسان، از تغییر روابط چین و آمریکا هر دو دولت سود بردند: چین، خود را از خطر اتحاد آمریکا و شوروی رها نیکند. امپریالیسم آمریکا، شوروی و چین را در آسیا به جان هم انداخت تا در انشای آن کشمکش بتواند قضایای آسیا را بنفع خود حل کند.

چین که میدید شوروی میخواهد دوستی ژاپن را به خود جلب کند و در این راه از خصوصتهای تاریخی و جنگهای خونین ژاپن و چین بهره ببرد، بسرعت روابط خود را با ژاپن بهبود بخشید و غرامت هنگفتی که ژاپن به آن عرضه نمود با تشکر رد کرد تا صفحه جدیدی در روابط دو ملت بگشاید.

چین در مقابله با سوسیال امپریالیسم شوروی از همان استراتژی شوروی پیروی می‌کند: تشکیل متحدانی بویژه گرداگرد خصم. آلمان غربی و اروپای غربی بطور کلی متحدان طبیعی و دراز مدت چین هستند. دوگلی که این حقیقت را درک کرده بود پیش از دیگران ضرورت در آمدن چین به عضویت سازمان ملل متحد را مطرح ساخت. چین، با نزدیکی به اروپای غربی میتواند در دور کردن امپریالیسم آمریکا از سوسیال امپریالیسم شوروی اثر بگذارد، و در همانحال کاری کند که اروپای شرقی با افزایش همکاریهای اقتصادی و علمی به اروپای غربی جذب و از شوروی دور شود، و بالاخره از تکنولوژی پیشرفته اروپای غربی برای صنعتی کردن و تقویت بنیه اقتصادی و دفاعی خود هرچه بیشتر استفاده کند. و این جمله را در فترت دوسه دهه‌ای صورت دهد که فرصت آرامش جنگی پیش آورده است...

